



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاین نمی باشد.



۲۰۲۱/۱۰/۲۵

نگارگر

تجربه های تاریخی و معضله قدرت

دولت پدیده ای است که در هر جامعه در یک بُرشگاه تاریخ به وجود آمده است. انسان وقتی چشم بر زندگانی می‌گشاید تنهات و بسیار ضعیف و به حمایت دیگران نیاز دارد. نیاز به مادر؛ پدر و خانواده حالا اگر خانواده را به عنوان یک یونت در نظر بگیریم خانواده نیز با خطرها و ناخوشایندی‌ها روبرو است و به متحدان طبیعی نیاز دارد و همین است که عضوی از یک قبیله می‌شود. ما جنگ و ستیزهای قبیله‌ای را در غالب قبایل جهان به خاطر داریم. در میان این قبیله‌ها آنچه اهمیت داشت امنیت و منفعت قبیله بود و یک قبیله مجاز بود که بر قبیله دشمن بتازد و هست و بود قبیله دیگر را تاراج کند و همین کار عنصری از شجاعت و افتخارش بود و هرگز این پرسش را مطرح نمی‌کرد که چرا با آن قبیله دشمنی دارد و هرگز در محدوده فکرش نمی‌گنجید که با آن قبیله ممکن است هیچ‌گونه دشمنی نداشته باشد اما در زندگانی قبیله‌ای هرکس موضوع صلح و همزیستی با دیگران را مطرح می‌کرد نوکر دشمن بود و بی غیرت یعنی به قول توماس هابز در جدال یکی بر ضد همه درک از خیر برتر وجود نداشت و فرد مجبور میشد برای مصونیت و امنیت خود نوعی تشکیل قبیله‌ای به وجود بیاورد و در هنگام ضرورت فریاد خود را به رئیس قبیله ببرد و قدرت رئیس قبیله را به رسمیت بشناسد.

اصل فتوحات و جهان‌گشایی نیز پاسخی به معضله قدرت بود که تصور «زور حق است» را تلقین می‌کرد. نتیجه این شد که پادشاهان و قدرتمندان قدرت خود را مطلق پنداشتند و همانند نمرودها و فرعون‌ها دعوی خدائی کردند. این نمرودها و فرعونها قدرت دایمی می‌خواستند اما خوشبختانه مرگ این مجال را از آنها سلب کرده بود. هنگامیکه یک سلطان مطلق العنان از جهان میرفت فرزندان او که از ادوای متعددی بودند به جان هم می‌افتادند و قدرت مطلقه نیز گرفتار انحطاط و زوال میشد. دلیل تعدد زوجات در جهان نیز همین معضله قدرت بود یعنی سلاطین قدرتمندان فراوان می‌گرفتند تا برای خود اردوی از فرزندان داشته باشند و آنان را در مناطقی که فتح کرده اند به عنوان حاکم و فرمانروا بگمارند و قدرت خود را نگاه دارند؟

حالا اگر معضله قدرت را از این زاویه بنگریم که اصولاً چرا یک فرد می‌خواهد قدرت داشته باشد؟ و آیا خیر او و دیگر افراد جامعه در اینست که قدرت در دست فرد باشد یا در دست جامعه؟ مسأله بر سر این است که فرد قدرت را برای خیر و منفعت شخص خود می‌خواهد یا به خیر و منفعت جامعه؟ اگر به خیر و منفعت خود می‌خواهد در این صورت او به صد حيله؛ نیرنگ و مردم فریبی متوسل میشود تا آنرا همیشه در دست خود نگاه دارد پس خیر همه افراد در این است که قدرت در دست جامعه باشد و جامعه آنرا به طور امانت به یک فرد بدهد که در این صورت فرد ممثل اراده جامعه میشود. تجربه تاریخی نشان میدهد که رژیم‌های توتالیتر که مبتنی بر استبداد دسته جمعی است سیستم یک حزبی را بر جامعه مسلط می‌سازند که شکست تاریخی اتحاد شوروی سابق طشت رسوایی این رژیم‌ها را نیز از بام فرو افکند و نشان داد که این رژیم‌ها نیز منجر به خطرناک‌ترین دکتاتوری‌های فردی میشود. بنابر این اگر درسی از تاریخ آموخته باشیم آن درس همین است که تا وقتی افراد قدرت را برای خود می‌خواهند گلیم نفتین؛ توطئه و تقلب از جامعه برچیده نمیشود و تنها هنگامی که قدرت در دست جامعه باشد و جامعه آنرا برای یک دوره معین به افراد تسلیم کند آهسته آهسته انگیزه‌های شخصی تصرف قدرت از میان میرود و جامعه در مسیر یک تکامل طبیعی می‌افتد و سیاست هم به دست سیاستمداران حرفه‌ای می‌افتد و افراد جامعه نیز به آن درجه از سواد و آگاهی می‌رسند که بدانند خیر و منفعتشان در دکتاتوری نیست و چون جامعه حافظ منافع فردی شود فرد قدرت خود را به دست اهل حرفه میدهد و خود از سیاست بی‌نیاز میشود. اگر سیاست را مانند سایر دانش‌ها یک علم بدانیم که افراد معین در آن باید تخصص و تجربه کسب کنند دیگر هرگز سیاست شاهد بازاری نمی‌شود که به دست مشت‌بیسواد و نادان گرفتار ابتذال و رسوائی گردد. تنها جوانان درس خوانده و صاحب تحصیل عالی میتوانند به دوران سیاستهای قومی و قبیله‌ای نقطه پایان بگذارند و در همان وقت است که جامعه به مردمسالاری میرسد.

با عرض حرمت

نگارگر ۲۴ اکتوبر ۲۰۱۹ برمنگهم